



صد نکته غیر حسن

بوده‌ایم. اصلاً چه کسی در دنیا وجود دارد که قصه شنیدن دوست نداشته باشد؟ همه‌مان دل‌مان می‌خواهد یکی برای مان قصه بگوید. همان لالایی دوران بچگی را اگر حساب کنیم رموز ساده شده جهان است در قالب ترانه و قصه که در گوش ما می‌خوانند. همان وقتی که با واقعیت‌های تلخ جهان روبه‌رو می‌شویم وقتی می‌شنویم: «لالا لالا گل نازی بابات رفته به سربازی، لالا لالا گل نعنای بابات رفته شده‌ام تنها.» این‌ها واقعیت‌های تلخ و خشن دنیاست که از همان بچگی با ما همراه می‌شود. البته نرمی‌ها هم هست وقتی که مادر می‌خواند: «لالا لالا کلم باشی عزیز همدم باشی.» و چقدر با این جملات حال آدم خوب است.

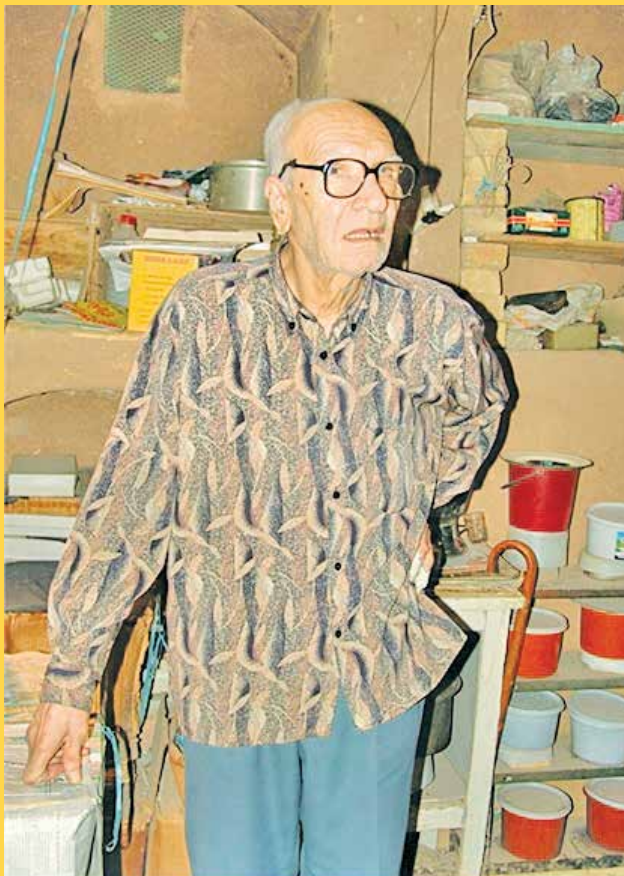
همه اینها را نوشتم که بگویم سنت نقالی در ایران همان ساده کردن امر پیچیده است. همان کاری که نقال‌ها با داستان‌های شاهنامه انجام می‌دهند و آنها را در محافل اجرا می‌کردند. تو امان کلام ساده و حرکات بدن برای روایت بهتر و جذب مخاطب از ویژگی‌های نقال‌هاست. همین آذریزدی یک نقال مکتوب است. می‌داند سادگی چه اعجازی در خودش دارد و همین اعجاز را به کار می‌برد. یک وقتی در همین برنامه‌هایی که از او ساخته بودند می‌گفت سال‌هاست نان من را بچه‌ها می‌دهند و اگر جمعیت بچه‌ها زیاد باشد کارو کاسبی رونق دارتر می‌شود. همین جمله ساده را نگاه کنید. هم طنز دارد و هم سادگی و مطابق است با واقعیت.

همین کتاب کلیله و دمنه است که یکی از جذاب‌ترین کتاب‌هاست. کتابی است پر از تخیل که آدم را شگفت‌زده می‌کند. این است که این شگفتی وقتی برای من که در کودکی به سر می‌برم قابل درک می‌شود که داستان آن را به شکل ساده بفهمم. این کار چه کمکی به بزرگ شدن من می‌کند؟ من را خیال‌پرداز بار می‌آورد. چرا باید خیال‌پردازی کنم؟ چون آدمی با خیال زنده است. واقعیت همیشه ترسناک و هول‌آور بوده و همیشه ما برای فرار از این هول‌انگیزی به خیال پناه برده‌ایم. مهدی آذریزدی خیال‌های ما را ساده کرده است. او می‌خواهد همین خیال را با خودمان همراه داشته باشیم و از همان بچگی تا بزرگسالی با خودمان حمل کنیم. من فکر می‌کنم نسلی که کتاب «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» خوانده، نسل خوبی است. نسلی است که همین سادگی و شفافیت را در خودش دارد و جهان برایش جای خیال‌انگیزی است. برای همین است که این رؤیا همیشه در این نسل وجود دارد که می‌تواند جهان را جای بهتری برای زندگی بکند. به گمان من نسلی که این کتاب را خوانده چنین رؤیایی دارد حتی اگر نداند این رؤیا از کجا آمده است. حتی اگر فکر می‌کند جهان جای پیچیده و غمباری است اما در همان نهفتگی که دارد با این کتاب‌ها هم داستان است و خودش را در دل سادگی قصه‌های جهان می‌بیند. شاید این رؤیایی که دارم این‌جا مطرح می‌کنم هم باز اثرات همان خوش‌بینی و

ساده‌انگاری دنیاست اما بپایید کمی هم ساده فکر کنیم که برای تقابل با این زندگی بی‌رحم و پیچیده و بیش‌تر غمبار کاری به جز سادگی نمی‌توان انجام داد یا به قول آقای حافظ «ساده بسیار نقش» وقتی می‌گوید: «چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش / زین معما هیچ دانادر جهان آگاه نیست» اصلاً بپایید مهدی آذریزدی را همان سقف ساده بسیار نقش بدانیم. اما دلم می‌خواهد بیت بعدی این شعر حافظ را هم بی‌دلیل این‌جا بنویسم وقتی می‌گوید: «این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمت است / کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست.» ■

نقال مکتوبات

درباره مهدی آذریزدی
به بهانه ۱۸ تیر روز ملی ادبیات کودک و نوجوان



← همین چند صد سال پیش است که آقای حافظ می‌گوید: «بس نکته غیر حسن بپاید که تا کسی / مقبول طبع مردم صاحب نظر شود» همین شعر حافظ است که شده دستمایه برای این صفحه که بگوییم شخصیت‌هایی که ما می‌شناسیم چه راه‌هایی رفته‌اند و چه کارهایی کرده‌اند تا به شهرت رسیده‌اند. همان صد نکته غیر حسنی که داشته‌اند چه بوده است؟ اما امروز و برای ۱۸ تیر که روز ادبیات کودک است به سراغ مهدی آذریزدی رفته‌ایم تا ببینیم او چه داشت و چه میراثی بر جا گذاشت.

بگذارید مهدی آذریزدی را برای دقایقی تنها بگذاریم و به کلاس‌های درس دانشگاهی من برویم. همان وقت‌هایی که با خودمان فکر می‌کردیم فرق استاد خوب با استاد بد کدام است؟ چطور حرف بعضی استادها را می‌فهمیدیم و حرف بعضی را نه. یک استادی داشتیم که وقتی درس می‌داد فکر می‌کردید واقعاً با چه درس ساده‌ای روبه‌رو هستید و وقتی به کتاب رجوع می‌کردید می‌دیدید چقدر مباحث کتاب سخت است. یک استاد هم داشتیم که وقتی حرف می‌زد نمی‌فهمیدیم چه می‌گوید و وقتی کتاب می‌خواندیم می‌فهمیدیم بالاخره چه اتفاقی افتاده است؟ استاد اول استاد ساده کردن امر پیچیده بود و استاد دوم هم استاد پیچیده کردن هر امری بود. حالا این مثالی که آوردم به کجای مهدی آذریزدی برمی‌خورد؟ درست در کاری که استاد اول انجام می‌داد. مهدی آذریزدی درست همان استاد اول است، او استاد ساده کردن امر پیچیده است وقتی پا به ادبیات کهن می‌گذارد و «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» شکل می‌گیرد. مایی که در دهه پنجاه یا دهه شصت کودکی‌مان گذشته است، معدود کتاب‌های دوره کودکی‌مان را از خاطر نبرده‌ایم. یکی از پررنگ‌ترین این کتاب‌ها همین کتابی است که نام بردم. کتابی با جلدی ساده و محتوایی ساده‌تر. آن وقت‌ها که بچه بودم و خواندن و نوشتن بلد شده بودم همه جلد‌های این کتاب را داشتم. شاید نخستین کتاب چند جلدی‌ای بود که در آن سال‌ها داشتم. یک جوری آدم با داشتن این کتاب در بچگی مجموعه‌دار می‌شد.

این مثل را حتماً شنیده‌اید که می‌گوید: فلانی چوب سادگی‌اش را می‌خورد. اما این جمله را باید برای مهدی آذریزدی این‌طور تغییر داد و نوشت: مهدی آذریزدی نان سادگی‌اش را می‌خورد. همان وقتی که با «کلیله و دمنه» مواجه می‌شود و با خودش فکر می‌کند چطور می‌شود این کتاب را برای بچه‌ها خواندنی کرد و همان کتاب معروفش را می‌نویسد. این‌طور است که مهدی آذریزدی شکل می‌گیرد. بعضی وقت‌ها اصلاً قرار نیست شما مسأله مهمی در زندگی‌تان حل کنید همین که حرف‌ها را ساده بیان کنید مسأله حل است و شما آدم معروفی هستید.

اصلاً شاید همین آقا صد نکته نداشته باشد و همین یک نکته باشد که او را این‌طور محبوب کرده است. شاید اصلاً آدم باید فقط یک کار در زندگی‌اش انجام داده باشد تا مشهور بشود. اما در مورد آذریزدی همین نکته نه صد که هزار نکته است. اگر سری به زندگی و حرف‌هایش بزنید، می‌بینید همین سادگی در زندگی‌اش جریان دارد. قیافه‌اش نرمی و سادگی و لطافت و حس خوب در خودش دارد. حرف زدنش هم همین‌طور است و دل‌تان می‌خواهد پای حرف‌هایش بمانید، این است که چنین آدم ساده و بی‌آلایشی می‌شود یکی از جاودانه‌های ادبیات کودک و نوجوان ایران. اصلاً او یک برند است در میان این سبک از ادبیات.

بعید می‌دانم نویسنده دیگری را به این قدرت در میان نویسندگان ایرانی داشته باشیم. در همان بچگی زیاد سر و کارم با کتاب‌های کودک نبود. شاید در آن سال‌ها تنها کتاب «ماهی سیاه کوچولو»ی صمد بهرنگی را خوانده باشم و همین مجموعه آذریزدی. اما همان وقت‌ها کتاب‌های پیچیده علی شریعتی برای آن سن را جمع می‌کردم آن هم با نسخه اصل و چاپ اول‌ها و آن آرم حسینی‌ها که روی جلد کتاب‌ها بود و هیچ چیز از آنها سر در نمی‌آوردم. بعداً هم البته هیچ از این کتاب‌ها نفهمیدم. فقط یک چیز را فهمیدم که این قصه است که آدمی را نجات می‌دهد. سری بزنیم به نقال‌ها و پرده‌خوان‌ها. ما ایرانی‌ها همیشه با سنت نقالی روبه‌رو